



مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاين نمی باشد



۲۰۲۴/۰۵/۰۹

صبرالله سیاسنگ

پرونده ناپدید

(میر اکبر خیبر)

قسمت ۱۱

انجنیر یعقوب جبل السراجی که روحیه سرکش داشت و گرایش مبارزات پارتیزانی در او طغیان می کرد. در فبروری 1973 با سایر رفقا از وظیفه سبکدوش و تحت نظارت منزل قرار گرفت و به مبارزه مخفی پرداخت. در سال های اخیر جمهوریت، از مبارزه مخفی دست کشید و در نتیجه سازش با حیدر رسولی به زندگی علنی روی آورد. پس از به قدرت رسیدن امین، دوباره به مبارزات پارتیزانی رو آورد و با عبدالمجید کلکانی فعالیت مشترک داشت. مبارز بی قرار بود و گاه کردارش به ماجراجویی می انجامید. او در جنگ رویارو با نیروهای دولتی، در زمان امین در پلخمری کشته شد.

انجنیر محمد اکبر مقصودی که در قوای هوایی بگرام خدمت می کرد، اهل مطالعه بود. نخستین ضربتی که با برنامه منظم طرح ریزی شده بود، از سبکدوشی و گرفتاری افسران قوای هوایی شروع شد. دو ماه قبل از برکناری من از کمیته مرکزی و کابینه، او را با عده زیادی از افسران تحول طلب، به تاریخ دوم حوت سال ۱۳۵۲ [21 فبروری 1974] در منزل زندانی کردند. سهونیم سال، بدون فیصله دادگاه در منزل اسیر ماند و هر گونه ارتباطش با بیرون قطع شد. او و همراهانش در زمان حکومت امین به شکل وحشتناک شکنجه و اعدام شدند. یگانه افسری که با وجود شکنجه شدن سالم ماند، انجنیر عبدالعزیز استاد دانشکده قوای هوایی است. انجنیر مقصودی و همراهانش که توسط محمد داوود زندانی شده بودند، بعداً توسط امین بدون محکمه به دار آویخته شدند.

محمدصغر معروف به "پیژند" در ریاست تعمیرات وزارت دفاع وظیفه داشت و با غوثالدین فابق در یک قطعه کار می کرد. شخص پرتلاش و صادق به وطن بود.

عبدالقادر یکی از اعضای فعال هسته مرکزی افسران در قوای هوایی بود. او به موجب ماجراجویی در قطعه بگرام از پرواز محروم گردید و به حیث مدیر حرکات قطعه شیندند تبدیل شد. زمانی که بخش عملیاتی ۲۶ سرطان موفقانه پایان یافت، او را با طیاره مخصوص به تاریخ ۲۷ سرطان به کابل احضار نمودم، تا مسئولیت سوق و اداره قوای هوایی را به دوش بگیرد. فوق العاده احساساتی بود. در جلسی که بعد از گرفتاری میوندوال و همراهانش در کلوب عسکری

د پاپو شمیره: له 1 تر 5

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de یادونه: دلیکني د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هيله من يو خپله لیکنه له رالیرلو مخکي په څير و لولئ

داشتیم، به صراحت اعلام کرد: "ما جامعه سوسیالیستی را تأسیس می‌کنیم و اگر سردار داوود خیانت کند و با ما نرود، همه توپ تانک را بالایش می‌زنیم." داوود یقیناً از این جلسه مطلع شده بود، اما به زبان نمی‌آورد. روزی تلویحاً به من گفت: "وزیر صاحب! بهتر است متوجه کارهای خود باشید، رفقا جوان هستند و احساسات شان لبریز می‌کند." همین صحبت‌های احساساتی بود که سرانجام آتش خشم نهانی داوود را برافروخت. قادر از وظیفه‌اش سبکدوش و ارتباط وی با من قطع شد.

بعد از ۲۲ سال، او را در ۲۰۰۱ یعنی در مسکو ملاقات کردم. مرا از کیف به ماسکو دعوت کردند تا در محفل اشتراک کنم که به حمایت مقامات روسیه دایر گردیده بود، تا کمال‌الدین نبی‌زاده یکی از تاجران مقیم ماسکو را در جلسه بن به حیث نماینده خود و صدراعظم آینده افغانستان پیشنهاد کنند. در آن ملاقات، جنرال قادر را خیلی خسته و کوفته یافتم. دوران زندان و تبعید را سپری کرده بود و روانش پاشان بود.

در مدت چهار سال و پنج روزی که من در حبس خانگی به سر می‌بردم، به عبارت دیگر از دوم ثور ۱۳۵۳ تا هفتم ثور ۱۳۵۷، به کمک نورالله تالقانی ارتباط مخفی با قادر داشتم، با سایر افسران هم‌رزم پیشین رابطه موجود نبود، اما با او نه تنها ارتباط قبلی را حفظ کرده بودم، بلکه آن را توسعه دادم. او رهبری افسران جوان را به دوش داشت و همیشه می‌گفت: محتاط! سردار داوود با تو آشتی نمی‌کند و تو را دشمن اصلی خود و خاندان خود می‌داند، اما من راه رخنه کردن را جستجو می‌کنم و برایت اطلاع می‌دهم.

به تاریخ هشتم و نهم ثور ۱۳۵۷ صحبت‌هایی با قادر و اسلم وطن‌جار داشتم و گفتم نباید قدرت را تسلیم حزب دموکراتیک خلق افغانستان نمایند، زیرا جامعه هرگز رهبری حزب دموکراتیک خلق افغانستان را نمی‌پذیرفت. نظر من این بود که باید یک دوره انتقالی با شورای نظامی و یا حکومت انتقالی متشکل از تمام جریان‌ها و احزاب سیاسی به وجود آید و هیچ نیرویی، چه خورد و چه بزرگ، در جامعه خود را بیگانه احساس نکند و بعد از تسوید و تصویب قانون اساسی، دولت جمهوری حسب میل و آرمان‌های مردم به وجود آید. قادر از نظرات من حمایت کرد، اما وطن‌جار گفت: حالا عضو حزب دموکراتیک خلق افغانستان هستم. ترکی صاحب رهبر ماست. هرچه حزب فیصله کند و رهبر بگوید، من همان‌طور اجرات خواهم کرد.

بعد از آن، دوگانگی در افسران ارتش به میان آمد و شوروی‌ها مداخله کردند. در مذاکراتی که با کارمندان مسئول سفارت شوروی داشتم، آنان تاکید داشتند که شرایط موجود ایجاب می‌کند تا همه به دور حزب دموکراتیک خلق افغانستان به خصوص رفیق امین جمع شوند. من می‌خواستم با پوزانوف سفیر شوروی ملاقات نمایم، (او را از دوره وزارت مخابرات می‌شناختم) تا به او تفهیم کنم که شوروی‌ها طرفدار انحصار قدرت به حزب دموکراتیک نشوند. پوزانوف از ملاقات با من معذرت خواست و چنین پیام فرستاد: "ستالین هم در زمانش نقش مثبت بازی کرده است. در اوضاع موجود، امین برای افغانستان نقش ستالین را دارد. او را حمایت کنید."

بعد از آن‌که کابینه انحصاری حزب دموکراتیک زیر نظر مستقیم شوروی‌ها اعلام شد، افسران ارتش مخالفت نشان دادند و یک دسته یازده نفری تانکیست‌ها، با انتقال قدرت به حزب موافق نبودند و می‌خواستند به سرعت دوباره کودتایی را

به راه اندازند. اما کسی نمی‌توانست این مسئولیت را به دوش بگیرد، زیرا شوروی‌ها مستقیماً در قضایا دخیل شده بودند.

بدون تردید، موقف قادر نیز تضعیف شد و در ماه اسد ۱۳۵۷ با عده زیادی، به شمول کشت‌مند و دیگران به زندان افتاد. من در جوزای ۱۳۵۷ روانه جاپان شدم و نه سال در آنجا ماندم. باری هم به کشور برگشت نکردم و ارتباطم با ارتش قطع شد.

پس از هفت ثور ۱۳۵۷، به رفقای سازمانی و طرفداران خود اعلام کردم که شرایط در جامعه تغییر کرده و دیگر مبارزه مخفی در ارتش مقدور نیست. خودشان تصمیم بگیرند که سیاست می‌کنند یا نه، و احزاب و سازمان‌های سیاسی داخل کشور را خود انتخاب کنند و فعالیت نمایند. بدین ترتیب، تشکیلات افسرانی که در قوای هوایی و اردو داشتیم، عملاً منحل گردید.

اکثر مطالبی که در کتاب خاطرات جنرال قادر نوشته شده، تحریف حقایق می‌باشد، زیرا از زبان او نقل‌قول شده و در آن حالت بیماری، سخنانش نمی‌توانند به حیث سند تاریخی ارزش داشته باشند. در چنین حالات، هذیان‌گویی یک بیماری روانی عام است.

یکی دیگر از چهره‌های درخشان در هسته مرکزی آن سازمان داکتر عزیز احمد فهیم، انجنیر قوماندانی قوای هوایی بود. هواپیمای حامل او در ثور ۱۳۶۶ در غزنی مورد اصابت راکت ستینگر قرار گرفت و با ۵۴ نفر سرنشین نظامی، شهید شد. در آن حادثه، هشت انجنیر دیگر از کادرهای قوای هوایی نیز شامل بودند. من و داکتر فهیم، کار سیاسی مشترک را آغاز و اولین حلقه نظامی را ایجاد کردیم. افسران دیگر هم عضویت سازمان نظامیان آزادی‌بخش مردم افغانستان را داشتند که قسماً در جدول افسران شمول در کودتای ۲۶ سرطان، در کتاب "سقوط سلطنت" از آنها نام برده شده است.

سیاسنگ: جنرال قادر می‌گوید: محتاط با خلقی‌های سمت شمال رابطه داشت و ضمن رقابت با من، می‌خواست قوای هوایی را رهبری کند. درست یا نادرست؟

محتاط: مسئولیت رهبری افسران قوای هوایی و مدافعه هوایی تا ۲۶ سرطان ۱۳۵۲، به دوش من قرار داشت. بعد از اعلام جمهوریت، سمت وزارت مخابرات را متعهد شدم، قادر قوماندان قوای هوایی شد و من دیگر با افسران اردو رابطه نداشتم. بنابراین، موضوع رابطه من با قوای هوایی اصلاً نمی‌تواند مطرح باشد.

سیاسنگ: آیا عضو حزب دموکراتیک خلق افغانستان بودید؟ کسانی شما را از نخستین رهروان GRU در افغانستان می‌دانند. آیا با GRU همکاری داشتید؟

محتاط: هیچ وقت عضو حزب دموکراتیک خلق افغانستان نبودم، اما رابطه وسیع با همه نیروهای دموکراتیک داشتم. در 1989 زمانی که مذاکرات با نیروهای مخالف مسلح در کشور مطرح شد و بعد از اعلام مشی مصالحه ملی و تبدیل نام حزب دموکراتیک به "حزب وطن"، مصلحت به این شد که عضویت حزب را داشته باشم تا بتوانم مذاکرات را از موقف حزبی پیش ببرم. عضویت "حزب وطن" را در 1989 گرفتم. عضویت من عده‌یی از دوستان را خوش ساخت

و عده دیگر مشکوک شدند. اتهام رهرو شبکه GRU بودن بر من از ریشه نادرست است. هرگز عضو یا همکار GRU نبودم و نیستم.

سیاسنگ: این سخن شیر احمد نصری حق شناس - اگر درست باشد - ریشه در کجا دارد؟ "محتاط پس از خروج از کمیته مرکزی گفت: برای ما در مسکو دستور داده شده بود که با داوود همکاری کنید. ما نمی‌فهمیدیم که خصلت سرداری او عوض نشده است."

محتاط: با جناب حق شناس هیچ گونه شناخت نداشتم و ندارم. همین قدر شنیده‌ام که به صفت یک جمعیتی متحجر معروف است و با واقعیت‌های جامعه بیگانه. اثری که نوشته بیش از دشنامنامه نیست. سخنان او در مورد من تحریف‌شده و غلط است. همه دوستان می‌دانند که من با شوروی‌ها مشکلات داشتم. آن‌ها برای خوش‌خدمتی، مرا به دولت شاهی به حیث "افسر خطرناک" معرفی کرده بودند. برخورد با مشاورین شوروی موجب شد تا مرا از استادی در دانشکده هوایی خارج و به دور ترین نقطه افغانستان یعنی شیندند، تبدیل نمایند.

در اثر گزارشات غلط شوروی‌ها، دگر جنرال عبدالرزاق قوماندان قوای هوایی و مدافعه هوایی و تورن جنرال موسا معاون قوماندان قوای هوایی و مدافعه هوایی، جداگانه مرا در حضور دگروال امان‌الله ازبیک آمر مخابره قوای هوایی و مدافعه هوایی، احضار کردند و اخطار دادند: "اردوی شاهانه به شما ضرورت ندارد، ولو از زبان تان آتش بیرون آید. ما به افسرانی ضرورت داریم که به دولت شاهی افغانستان اطاعت بدون چون‌وچرا داشته باشند. جوان هستی، یونیفورم را از تنت بیرون نمی‌کنم. هدایت می‌دهم که ترا از محیط آموزشی بیرون و به دورترین نقطه کشور تبدیل کنند، تا متوجه زندگی شوی. اگر اشتباه تکرار شود، با شدیدترین مجازات روبرو خواهی شد."

در فرجام، با دگروال امان‌الله که آمر مستقیم ما بود، کنار آمدم. او از تبدیلی من به شیندند منصرف شد و مرا در محل قوماندان قوای هوایی و مدافعه هوایی توظیف کرد که بعداً به حیث محل اصلی سوق و اداره ۲۶ سرطان تبدیل گشت.

من صنف ۲۷ نوری پیلوت‌ها و کشف‌ها را تدریس می‌کردم و با خارج شدنم از دانشکده هوایی، صنف مذکور بدون استاد باقی ماند. قوماندان دانشکده قوای هوایی دگروال عبدالحق قندهاری مسئولیت را به دوش گرفت و مرا به حیث استاد اجیر استخدام کرد. روزانه یک ساعت تدریس می‌کردم و ماهانه اجرت بیشتر به دست می‌آوردم؛ ولی ماجرای برکناری من توطئه مشاورین شوروی بود. حق شناس اتهامات غیرمسئولانه می‌بندد. همچو تهمت‌های بی‌سند، ارزش کتاب او را کاهش می‌دهد.

سیاسنگ: چرا از چشم محمد داوود افتادید؟

محتاط: در این رابطه حرف‌های زیادی در کتاب "سقوط دوم، جمهوریت اول" گفته‌ام که متأسفانه چاپ ناقص آن در 2013 از طرف بنگاه نشراتی میوند به نشر رسید و در بازار قصه‌خوانی پشاور تجدید چاپ شد. حالا چاپ بعدی آن زیر نظر پسر فرید جان ادامه دارد و سعی می‌شود که با نسخه بهتر و رفع اشتباهات آماده گردد.

در اعلامیه‌یی که به تاریخ چهارم ثور ۱۳۵۳ از طریق رسانه‌های دولتی پخش شد، علت سبک‌دوشی مرا "عدم اطاعت از دساتیر کمیته مرکزی" گفته بودند. رابطه من با داوود از آغاز، رابطه پرتنش و پر از سوءفهام بود. در نخستین

جلسه کمیته مرکزی که موضوع زعامت طرح شد، او را رئیس دولت با صلاحیت کامل پیشنهاد کردند. این برایم زنگ خطر بود که ما در حقیقت یک پادشاه مطلق‌العنان را انتخاب می‌کنیم. به آنان گفتم: طرز‌العمل کمیته مرکزی تهیه و صلاحیت‌های رئیس دولت و صدراعظم مشخص شود. داوود سکوت کرد، لیکن دیگران با طرح من مخالفت نشان دادند. دکتر شرق به من گفت: فعلاً شرایط حساس است و یگانه کسی که می‌تواند با درایت و تجربه سابق، امور دولت را پیش ببرد، محمد داوود است. بعداً این صلاحیت را به مردم انتقال می‌دهیم. او در کتاب خود "کرباس پوش‌های برهنه‌پا" نیز اعتراف می‌کند که "پیشنهاد محتاط معقول، اما پیش از وقت بود."

محمد داوود در ظاهر همیشه با احترام با من برخورد می‌کرد، اما در باطن عقده داشت و از دوستام می‌خواست معلومات زیادتر حاصل کند. مثلاً، از پاچاگل می‌پرسید: محتاط به نظرت چگونه است؟ او می‌گفت: دوست صمیمی من است، وطن پرست است، کمونیست بود، حالا نیست، سازمان نظامی داشت، حالا ندارد و به شما احترام قایل است. وقتی پاچاگل از پرسوپال داوود به من یادآور شد، سخت نگران شدم. همان اساس‌نامه که انجنیر یعقوب در اختیارش گذاشته بود، یادم آمد. به پاچاگل گفتم: نباید در صحبت این‌قدر پیش می‌رفتی. او از اعتماد ما سوءاستفاده کرده است. پاچاگل همیشه در پاسخ به من می‌گفت: صدراعظم صاحب شما را از اولاد خود بیشتر دوست دارد و می‌گوید "شما بودید که من پیر را دوباره جوان ساختید". تشویش نداشته باش، بگذار صدراعظم صاحب از همه چیز آگاه باشد.

داوود از موقف طبقاتی خاصی برخوردار بود و با دربار پیوند عمیق داشت؛ نمی‌توانست با روشنفکران نظامی و جوانان پرشور سازش کند؛ هرگز از تشکل نظامی نیرومند چپ در ارتش خوشش نمی‌آمد و مرا بزرگترین خطر برای خود می‌دانست. به همین دلایل، در صدد حذف از قدرت و سبک‌دوشی همه افسران نظامی بود که با من ارتباط داشتند.

داوود به جاسوس‌های خصوصی خود سخت ارزش قائل می‌شد. یکی از آنان غوث‌الدین فایق بود که در بین دوستان ما آدم شریف اما خیلی ساده، خوش‌یاور و شایعه‌پراکن بود. خوش داشت حق و ناحق خود را به چشم رهبر بزند و حرفی از این و آن در میان آورد. داغ‌ترین سوژه صحبت‌های وی "من" بودم.

بدون تردید، تعلقات قومی و منطوقی من هم نقش معینی داشت. دستگیر پنجشیری در کتاب خود "ظهور و زوال حزب دموکراتیک خلق افغانستان" توهین و تحقیر اعضای خانواده سلطنتی در میدان هوایی بین‌المللی کابل را در سبک‌دوشی من موثر می‌داند؛ مگر در آن حادثه توهین و تحقیر مطرح نبود. من در آنجا از برخورد قهرآمیز افسران موظف در میدان هوایی جلوگیری کرده بودم، ورنه با تندی و خشونت زیادتر برخورد می‌کردند. شاید اعضای خانواده شاه مخلوع از من به داوود شکایت نموده و روند سبک‌دوشی مرا تسریع کرده باشند.

بقیه دارد

6. عبدالوکیل...